

اسطوره و معنا

دکتر ناصر فکوهی

■ اسطوره و معنا
■ کلود لوی استروس
■ ترجمه شهرام خسروی
■ نشر مرکز

(رویکرد تطوّرگرایانه)، شرایط پیش‌بینی یا فرافکنی (Extrapolation) را فراهم کند. و اگر پارادایم علمی می‌توانست قدرت پیش‌بینی را در خود به اثبات برساند همه درها به روی او گشوده می‌شدند.

ساختگرایی (Structuralism) حتی پیش از آن‌که چنین نامی به خود بگیرد، بر چنین زمینه‌ای پدید آمده و شکل گرفته بود. به گونه‌ای که پس از پیش‌درآمدی که با الگوهای تاریخی - اقتصادی مکتب دیالکتیک در اواخر قرن ۱۹ پیدا شدند و به سرعت به نوعی جبرگرایی (Determinism) غیر کارا کشیده شده و به آیین رسمی علوم اجتماعی در شوروی سابق بدل گردیدند، در قرن ۲۰ ساختگرایی به صورت تقریباً هم‌زمان در چندین حوزه گوناگون ظاهر شد. این حوزه‌ها از روان‌شناسی گرفته که بر مفهوم «گشتالت» تأکید می‌کرد (فروید و دنباله‌روانش) تا زبان‌شناسی در محفل وین (دوسوسور، یا کوبسون، تروبتزکوی...)، و از مردم‌شناسی با تأکید بر نظام‌های خویشاوندی (موس، رادکلیف براون...) گرفته تا جامعه‌شناسی (وبر...) گسترده بودند. این گرایش‌ها هرچند همگی با نام «ساختگرا» شناخته شده نیستند، اما در واقع بنیان‌گذار آن مکتب بودند و با بیرون کشیدن الگوهای درک‌پذیر از واقعیت درک ناشدنی بیرونی برای شناخت آن تلاش می‌کردند. و این روند تا امروز همچنان ادامه یافته است به نحوی که روش‌های مدل‌سازی - البته با در نظر گرفتن کلیه استثنائات، احتمالات و تعیین ناپذیری‌های ناشی از تحول فکری در اندیشه علمی - فلسفی از دهه ۴۰ میلادی به بعد (انیشتین، هایزنبرگ، پوپر...) - هنوز در پایان قرن، کارآمدترین روش‌های علمی مورد بهره‌برداری به شمار می‌آیند.

از این رو زمانی که ساختگرایی به مثابه روشی علمی یا به عرصه وجود گذاشت در واقع در پی نظم بخشیدن و شکل دادن به چیزی بود که از مدت‌ها قبل حضور خود را در عرصه علمی تثبیت کرده بود و به تدریج زیر سؤال می‌رفت. لوی استروس با ۴ اصل اساسی که برای الگو قائل شد یعنی وابستگی اجزاء به یکدیگر، قابلیت جای گرفتن الگو در زنجیره‌ای از

مفهوم «ساخت» (Structure) که در ریشه‌ای‌ترین و قدیمی‌ترین معنای خود در حوزه ساختمان و معماری قرار می‌گرفت و به «روابط متقابل اجزاء تشکیل دهنده یک کل» اطلاق می‌شد، از قرن ۱۷ میلادی به حوزه زیست‌شناسی و به ویژه کالبدشناسی موجودات زنده تعمیم یافت و در اواخر قرن ۱۹ در شرایطی به حوزه علوم اجتماعی وارد شد که انقلاب‌های اجتماعی یکی پس از دیگری پایه نظام‌های کهنه سیاسی در اروپا را فرو می‌ریختند و نظریه پردازان سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در پی آن بودند که نظام‌های آتی را به صورتی کمابیش روشن تصویر کنند. اندیشه اقتصادی - اجتماعی در خروج از دوران نوزایی (رنسانس) خطوط کلی این نظام‌ها را در چارچوب نظریه «قرارداد اجتماعی» ترسیم کرده بود، اما شکل‌گیری نظام‌های جدید اکنون باید در اجزاء آنها و با تکیه بر پارادایم «علم» که از محورهای اساسی فردگرایی انسان‌گرایانه رنسانس بوده، تعیین می‌شدند. این تفکر شاید بیش از هر چیز بر اصل «پیش‌بینی» تأکید می‌کرد. علم در پی آن بود که رسالت خود را در برابر پیشگویی‌های متافیزیکی بر کرسی نشانند و از این رو متفکران علمی بر آن شدند که پیش‌بینی‌های انسانی خود را در همه حوزه‌های زندگی بشر، در برابر آن پیشگویی‌ها قرار دهند. این گونه پیش‌بینی‌ها نیز نیاز به یافتن «قانون» یا «قوانینی» نهفته در درون ذات اشیاء، انسان‌ها، رویدادها و... داشت. نتیجه آن‌که، گرایش قدرتمند عمومیت یافت و تقریباً هم‌زمان با مفهوم «الگو» یا مدل به وجود آمد که بی‌ارتباط با مفاهیم باستانی الگوهای متافیزیکی افلاطونی نیز نبود.

در این گرایش تلاش می‌شد ضرورت تدوین الگوها یا دو دلیل اساسی توجیه شود. نخستین دلیل، ضرورتی بود که به اصل پژوهش و کنجکاوی علمی بر می‌گشت. الگو، هرچند انتزاعی و متفاوت با واقعیت بیرونی، امکان درک مکانیسم درونی پدیده‌ها را فراهم می‌آورد. دومین دلیل، ضرورتی بود که به اصل توجیه منطقی پارادایم علمی بر می‌گشت الگو می‌توانست با یافتن مکانیسم‌های کنونی و چگونگی تحول آنها

اسطوره و معنا

کلیت‌های یا
کلود لوی استروس



ترجمه شهرام خسروی



الگوهای دیگر و تشکیل الگویی جدید، قابلیت پیش بینی الگو و سرانجام محسوس بودن خواص الگو در همه اجزایش، توانست ساختگرایی را به مثابه ابزاری قدرتمند در نقد تفکر مردم شناسی (Ethnology) ابتدایی وارد میدان کند. واقعیت در آن بود که این تفکر، به شدت خودمحور (Egocentrist) بود و به همین دلیل از همان ابتدا روی به سوی نوعی تطورگرایی تک خطی (Unilinear Evolutionism) گذاشته بود که ظاهراً تلاش می کرد ضمانت های علمی خود را در داروینیسیم و سپس در داروینیسیم اجتماعی بیابد و جالب آن که خط مردم شناسی شوروی سابق نیز به دلایل کاملاً ایدئولوژیک تا مدت ها از آن تفکر، حمایتی بی چون و چرا می کرد. در چنین شرایطی استراوس توانست با استفاده از ابزار ساختگرایی، همان نزدیکی و پیوندی را که زبان شناسان و روان شناسان میان ساخت های زبان و روان انسان ها در فرهنگ های گوناگون یافته و در نتیجه میدان های گسترده ای را برای این دو علم گشوده بودند، میان ساخت های ذهنی انسان ها بیابد و از این طریق راه را برای درک بسیاری از نقاط مشترک در اعتقادات دینی، اخلاقی و اسطوره ای انسان ها بگشاید.

در این میان، تأکید لوی استراوس بر اسطوره بیش از هر چیز به دلیل بافت قابل تعبیر و انعطاف پذیر آن است. هر چند بسیاری همین نکته را بزرگ ترین نقطه ضعف ساختگرایی استراوس دانسته اند، نباید فراموش کرد که این نقطه ضعف در عین حال نقطه قدرتی نیز هست، زیرا تنها در چنین بافت انعطاف پذیری می توان به سراغ تحلیل حوزه هایی کاملاً انتزاعی نظیر هنر به طور کلی و موسیقی به طور خاص رفت. استراوس برخلاف جبرگرایان تاریخی و اقتصادی هرگز مدعی آن نشد که ساختگرایی، قدرت پیش بینی و برنامه ریزی و تعیین خط مشی برای جوامع انسانی بزرگ و حتی کوچک را دارد و زمانی که در اواخر دهه ۷۰ میلادی، مخالفان او را مورد حملات شدید خود قرار دادند و ساختگرایی را ابزاری تازه در دست جبرگرایان ایدئولوژیک وانمود کردند، لوی استراوس به سادگی عنوان کرد: «ساختگرایی، مسؤلیتی در قبال سوء

استفاده هایی که اغلب به نام آن می شود، ندارد. ما، چه زبان شناس باشیم، چه تاریخدان و چه مردم شناس، به هر حال در حوزه هایی بسیار محدود فعالیت می کنیم. ساختگرایی اگر درست به کار گرفته شود، نه پیامی دربر دارد، نه کلیدی که بتواند تمام درها را بگشاید. ساختگرایی نه مدعی آن است که جهان بینی تازه ای را عرضه می کند و نه آن که راهی برای درمان و فلسفهای جدید را بنیان گذاشته است. ما خود را تنها به مثابه صنعتگرانی سختکوش در نظر می گیریم که بر پدیده هایی بسیار کوچک سرگرم مطالعه اند، پدیده هایی که آنقدر کوچک هستند که شاید چندان شوری را در کسی بر نیانگیزند اما ارزشمندند زیرا مطالعه بر آنها در آن سطح شاید بتواند روزی از آنها موضوعی در خور مطالعات ژرفتر و گسترده تر بسازد.»

با وجود این فروتنی علمی، اندیشه استراوس برای شکل دادن به مفهوم ساختگرایی، تحلیل های عمیقی را در طول سه دهه گذشته عرضه کرده است که درک آنها برای دانشجویان علوم انسانی اغلب دشوار بوده است. باز به همین دلیل، ترجمه آثار لوی استراوس به ویژه اثر بنیانگذار او در ساختگرایی یعنی «انسان شناسی ساختگرا» (Anthropologie structurale) تحولی عمیق و پایدار در علوم انسانی در جهان به وجود آورد، هنوز به زبان فارسی انجام نگرفته است. متأسفانه آنچه تاکنون شاهد انتشارش بوده ایم مجموعه مصاحبه هایی پراکنده و گاه چند مقاله مختصر و جانبی، نظیر همین کتاب «اسطوره و معنا» از او بوده است که در مجموعه آثار استراوس نقطه ناچیزی به شمار می آیند. اگر از کتاب ارزشمند «لوی استراوس» اثر ادmond لچ که به ترجمه دکتر حمید عنایت نزدیک به سی سال پیش منتشر شد و هنوز می توان آن را معتبرترین منبع فارسی موجود برای شناخت لوی استراوس به شمار آورد، بگذریم، کتاب «اسطوره و معنا» را که اخیراً به وسیله نشر مرکز منتشر شده است می توان به عنوان گامی نخست و نسبتاً مفید برای راهیابی به این اندیشه از سوی عموم علاقه مندان و نه فقط دانشجویان علوم انسانی به شمار آورد.

کتاب «اسطوره و معنا» گفت و گویی است که در سال ۱۹۷۷ میان استراوس و یک شبکه رادیویی کانادا انجام گرفت و بعدها با حذف سؤالات و درآوردن پاسخ ها به شکل مقالات کوتاه در کشورهای انگلیسی زبان (اما نه در فرانسه) منتشر شد. سادگی کتاب، که بزرگ ترین حسن آن شمرده می شود به دلیل آن است که استراوس مصاحبه را به زبان انگلیسی انجام داده است و به قول خودش «زمانی که فرد به زبان خارجی سخن می گوید، اصرار دارد که همه چیز را بیشتر تشریح و تکرار کند، به هر قیمتی حرف هایش را روشن و صریح بگوید و این مسأله بالطبع در چاپ آن گفتگوها نیز تأثیر می گذارد.»

با این وصف، کتاب دقیقاً به همان دلایل و بیشتر به دلیل آن که موضوع گفت و گوها، ساختگرایی، یعنی مبحثی پیچیده است، برای خواننده فارسی زبان مفید می نماید. تنها با این شرط که دانشجویان علوم انسانی دانسته های خود را درباره لوی استراوس به این کتاب کوچک محدود نکنند و آن را جز یک آشنایی بسیار ابتدایی با اندیشه ژرف و پویای نویسنده فرانسوی در نظر نگیرد. کتاب «اسطوره و معنا» در مجموع از ۹ مقاله کوتاه از لوی استراوس در قلمرو اسطوره شناسی و رابطه آن با هنر و تاریخ تشکیل شده است و بر خلاف کتاب ادmond لچ مستقیماً خواننده را با ساختگرایی آشنا نمی کند بلکه بیشتر به بازنمایی یک اندیشه ساختگرا از خلال تحلیل های اسطوره شناختی می پردازد. نکته آخر آن که برخلاف آنچه در مقدمه مترجم محترم بر کتاب آمده آخرین کتاب استراوس «کوزه گر حسود» نیست، زیرا در سال ۱۹۹۳ استراوس کتابی موسوم به «نگریستن، گوش دادن، خواندن» (Regarder, Ecouter, Lire) به وسیله انتشارات Plon فرانسه منتشر کرد. استراوس در این کتاب به گونه ای شاعرانه، تفکرات انسان شناختی خود را درباره نقاشی (به ویژه پوسن)، موسیقی (به ویژه واگنر و راول) و ادبیات (به ویژه پروست) به خواننده عرضه می کند. □